## جلسه 91-646

**‌شنبه - 28/11/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به مبانی اجماع محصل بود که عمده آن سه مبنا بود: یکی اجماع دخولی و دیگری اجماع لطفی و دیگری اجماع حدسی. البته دو مبنای دیگر هم هست یکی اجماع تقریری و دیگری اجماع تشرفی که بعدا عرض می‌‌کنیم.

راجع به اجماع دخولی که سید مرتضی و شیخ طوسی بیان کردند عرض کردیم مصداق ندارد، این‌که مثال بزنیم امام علیه السلام در مدینه تشریف داشتند ما تک تک خانه‌ها را در زدیم و سؤال کردیم راجع به یک حکم شرعی همه یک جوابی دادند متحد می‌‌فهمیم که امام علیه السلام هم در ضمن این افراد که این جواب را دادند بوده این مثال‌ها مثال‌های فرضی غیر قابل توجهی هست. مبنای دوم اجماع لطفی بود که شیخ در عده مطرح کرد بر اساس قاعده لطف.

قاعده لطف را برخی از قدما بطور کلی راجع به خداوند متعال مطرح می‌‌کنند برای اثبات لزوم ارسال رسل، محصل این قاعده همان‌طور که در مباحث الاصول جلد 2 صفحه 281 مطرح می‌‌کند این است که گفته می‌‌شود ما بر خدا حق داریم حال که ما را خلق کرد هدایت‌مان هم بکند اگر این کار را نکند قبیح است. تعبیر لطف هم ادبا گفته شده و الا بحث لطف نیست باید لطف بکند اگر نکند قبیح است. البته گاهی هم تعبیر به برهان حکمت می‌‌کنند می‌‌گویند خلق انسان همراه با استعداد تکامل بدون این‌که او را هدایت بکنیم لغو است.

به نظر ما همان‌طور که در انوارالهدایة جلد 1 صفحه 257 و مصباح الاصول جلد 1 صفحه 138 مطرح فرمودند این قاعده لطف اساسی ندارد. در انوارالهدایة تعبیر این است که و اما علی طریقة‌اللطف فهو ایضا ممنوع لممنوعیة قاعدته. در مصباح الاصول هم تعبیر کردند که لایجب اللطف علیه تعالی بحیث یکون ترکه قبیحا بل کل ما یصدر منه تعالی مجرد فضل و رحمة علی عباده یعنی حتی ارسال رسل بر خدا واجب نیست خدا مصلحت می‌‌داند همین مقدار در انسان قوه عاقله که حجت باطنه است قرار بدهد اگر نیاز ندید و مصلحت ندید یا قابلیت ندید در انسان ظلوم جهول که ارسال کند رسلش را و این‌ها رسلش را بکشند، انبیا را بکشند، صلحا را بکشند مصلحت ندید قابلیت در انسان‌ها ندید خدا هیچ کار قبیحی نکرده که چرا ارسال رسل نکرده، اگر ارسال رسل کرده این تفضلی است به مردم.

البته ما بیش از این نمی‌فهمیم ممکن است شما در روایت پیدا کنید که مشابه قاعده لطف استدلال شده باشد، مثلا در کافی جلد 1 صفحه 168 سند ضعیف هست و لکن از هشام بن الحکم نقل می‌‌کند از امام صادق علیه السلام که امام به یک زندیقی که سؤال کرد من این اثبتت الانبیاء و الرسل حضرت فرمود چون بعد از این‌که ما ثابت کردیم خالق داریم و نمی‌توانیم خالق‌مان را ببینیم ثابت شد که خالق ما رسلی دارد که مردم را به مصالح و مفاسد‌شان هدایت می‌‌کند. بله روایت هست حالا سندش ضعیف است ولی ما مشکلی نداریم، عقل ما یک مطلبی را نمی‌فهمد غیر از این است که امام علیه السلام آن مطلب را بیان کند و ما اگر سندش درست بود تعبدا می‌‌پذیریم.

[سؤال: ... جواب:] حالا جدل هم می‌‌شود، لزومی ندارد که برهانی باشد که همه قانع بشوند. ما عقل‌مان این را درک نمی‌کند همان‌طور که در انوار الهدایة بود در مصباح الاصول بود.

در بحوث و مباحث الاصول آمدند گفتند قاعده لطف فی الجملة درست است. له وجهٌ، خالی از وجه نیست، اما کدام قاعده لطف؟ قاعده لطفی که می‌‌گوید خدا حال که انسان را خلق کرد او را هدایت کند به عبودیت و اطاعت خدا، اما اگر خدا ارسال رسل کرد و توسط رسل مردم را هدایت کرد به عبودیت و اطاعت خدا، دیگر لازم نیست ایصال کند حکم واقعی را به این‌ها، امتثال حکم ظاهری هم مصداق عبودیت و اطاعت هست. اما این‌که بگوییم بر خدا لازم است ایصال حکم واقعی که متضمن مصالح و مفاسد است دلیلی ندارد، چه می‌‌دانیم شاید مصالح معنویه مثل مصالح طبیعیه باشد که خدا خواسته است مردم به تدریج آگاه بشوند نسبت به این‌ها، چطور علم طب یاد ندادند انبیا، خود مردم تدریجا آگاه شدند به مسائل طب، مسائل معنوی و کمال معنوی را هم چه بسا مصلحت این باشد که مردم خودشان آرام‌آرام آشنا بشوند با آن ما دلیل نداریم که این‌جا لطف بر خدا لازم است. اما لطف به این‌که مردم را هدایت کنند به عبودیت و اطاعت خدا بعید نیست، له وجه که ما این را بپذیریم و منشأ لزوم ارسال رسل هم همین است.

به نظر ما این هم قانع کننده نیست. خود ایشان در بحث قاعده ملازمه آمد گفت که لازم نیست خدا حکم جعل کند موافق با حکم عقل، می‌‌تواند اکتفا کند به حکم عقل، حالا چه جور شده که این‌جا ایشان می‌‌گویند وجه دارد ما بگوییم بر خدا لازم است ارسال رسل برای هدایت انسان‌ها به عبودیت و اطاعت خدا؟ این مقدار را که عقل ما هم می‌‌فهمد، عقل ما هم درک می‌‌کند که ما خالقی داریم باید در مقابل خالق خاضع باشیم. این‌که بگوییم خدا لازم است ارسال رسل بکند برای این‌که ما هدایت بشویم به عبودیت و اطاعت خدا برای ما ثابت نیست.

[سؤال: ... جواب:] حالا نفهمند، آن مقداری که می‌‌فهمند خدایی هست. حالا شما چه اصراری دارید که بگویید خدا اگر پیامبر نفرستد ظلم کرده است به مردم؟ ... لغو هم نیست، برای این‌که همین که عقل در این‌ها که با عقل‌شان بفهمند حسن و قبح را، یک افرادی هم در جامعه هستند که منذر هستند حکیم هستند، لازم نیست پیامبر باشد. ما بگوییم خدا قبیح است اگر این کار را نکند ارسال رسل نکند یا لغویت خلقت لازم می‌‌آید، بیشتر از این شاید قابل نبودند مردم، این مردم باز خداست که به آن‌ها لطف کرده، نعوذبالله اگر من جای خدا بودم این مردمی که حسین را با آن وضع فجیع به شهادت رساندند لیاقت هیچ چیز ندارند، اکثر مردم همین جهله هستند. آنی که می‌‌فهمیم بله خداوند متعال را این‌طور شناختیم بر اساس خود توصیف انبیا و رسل که خدا لطیف به عباد هست، خدا با این‌که عباد ظلوم جهول هستند مفسد هستند، أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء، سفاک هستند اما باز دعوتش را دریغ نکرده همچون خدایی بعث رسل می‌‌کند. وانگهی نیاز هم نیست این را بفهمیم بالفعل خدا تفضل کرده پیامبر فرستاده و ما با معاجز این پیامبر را شناختیم و امامانی داریم با نص قطعی آن را متوجه شدیم.

برخی فکر می‌‌کنند اگر ما قاعده لطف را منکر بشویم دیگر نمی‌توانیم عصمت انبیا و ائمه را اثبات کنیم. نخیر این‌طور نیست. اولین دلیلی که آورده می‌‌شود برای عصمت انبیا و ائمه در بیان و تبلیغ احکام همین است که اگر عصمت در بیان و تبلیغ احکام نداشته باشند لغویت ارسال رسل لازم می‌‌آید. وانگهی روایات متعددی داریم راجع به عصمت انبیا و ائمه چه در کافی چه در کتاب توحید صدوق کتاب‌های دیگر، خود آیه شریفه آیه تطهیر راجع به اهل بیت، 1پیامبر و اهل بیت یذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا، همین زیارت جامعه که متنش گواهی به صدقش می‌‌دهد و اشهد انکم تا می‌‌رسد المعصومون، و روایات دیگر. می‌‌گویید اشتباه کردند نعوذبالله، آخه این همه تکرار از امام‌های مختلف همه اشتباه کردند این به حساب احتمالات منتفی است، نعوذبالله تعمد خلاف واقع داشتند این با اصل عدالت این‌ها که متفق علیه بین همه است سازگار نیست. و لذا خیلی نگران نباشید که اگر کسی مثل آقای خوئی، ما را بگذارید کنار، کسی مثل آقای خوئی مثل امام اگر قاعده لطف را گذاشت کنار دیگر نمی‌تواند اثبات بکند برخی از ضروریات مذهب را، نخیر این‌طور نیست.

پس کبرای قاعده لطف تمام نیست. اما بر فرض این کبری را قبول کنیم، اصل ارسال رسل و انزال کتب و لزوم تبیین آن بطور متعارف این درست می‌‌شود با قاعده لطف، قاعده لطف هم نبود این مقدار مسلما واقع شده اما این‌که قاعده لطف اقتضا کند که بطور غیر متعارف تبلیغ بشود احکام، اگر در عصر غیبت اجماع بود بر خلاف یک حکم شرعی خدا یا امام عصر سلام الله علیه بطور غیر متعارف بیایند تبیین کنند حکم را برای مردم، این اصلا دلیل ندارد، امام عصر سلام الله علیه چه جوری بیان کنند؟ بفرمایند انا الامام و هذا الاجماع خلاف الواقع، خب این‌که خلاف مصلحت غیبت است، همین‌جوری القای خلاف کنند خب یک نفر در ذهنش بیاید که این اجماع درست نیست بگوید من حکم را که مورد اجماع است قبول ندارم چه اثری دارد؟ خب او چشم بصیرتش باز شد همین کافی است برای قاعده لطف؟ چشم بصیرت همه بسته است همه که اجماع کردند بخاطر مخالفت یک نفر که قانع نمی‌شوند. این‌که راه غیر متعارف را لازم بدانیم بر خدا یا بر امام زمان‌ که به هر نحوی حضرت القای خلاف بکند، اولا دلیل بر لزوم آن نیست ثانیا با صرف القای خلاف اثر مترتب نمی‌شود چون عمده فقها که متنبه نمی‌شوند از این‌که یک مخالفی پیدا شد در این مسأله.

و لذا اگر کبرای قاعده لطف را هم بپذیریم صغرای آن را نمی‌پذیریم. و شاهدش این است که عرض کردم اگر در یک عصری فقط یک فقیه باشد باید بگوییم هر چه او گفت طبق قاعده لطف درست است یا دو قول در مسأله باشد اجماع مرکب، قول ثالث قطعا باطل است اجماع بر خلاف قول ثالث است و اگر هم یکی از این دو قول برای ما معلوم البطلان بود بدون تأمل تحقیق بگوییم پس قول دوم درست است. چرا؟ برای این‌که خلاف قاعده لطف است که همه مؤمنین به اشتباه بیفتند، همه فقها به اشتباه بیفتند پس یکی از این دو قول درست است و من چون فهمیدیم این قول اول باطل است پس متعین می‌‌شود که قول صحیح قول دوم است، آخه این‌ها قابل تفوه نیست.

مبنای سوم در اجماع، اجماع حدسی هست. اجماع حدسی که مورد قبول برخی از بزرگان هست این است که می‌‌گویند از اجماع فقها ما حدس می‌‌زنیم که رأی معصوم علیه السلام مطابق با اجماع فقها است. حالا این حدس که منشأش ملازمه است بین اجماع فقها و قول معصوم، این ملازمه گفتند ممکن است ملازمه عقلیه باشد ممکن است ملازمه عادیه باشد ممکن است ملازمه اتفاقیه باشد. مثال هم می‌‌زنند، برای ملازمه عقلیه مثال می‌‌زنند به تواتر می‌‌گویند در منطق گفتند تواتر این است که عدد مخبرین به حدی برسد که یمتنع تواطئهم علی الکذب، این می‌‌شود ملازمه عقلیه. ملازمه عادیه گفتند وقتی سلطانی هست تمام خواصش یک نظری را می‌‌دهند و این ملازمه عادیه دارد بر این‌که سلطان موافق است با نظر آن‌ها. ملازمه اتفاقیه هم این است که ما به حسب صدفه و اتفاق به چند نفر اعتقاد ویژه‌ای پیدا کردیم، آقای خوئی نقل می‌‌کند از بعض اعاظم می‌‌گویند ایشان می‌‌گفتند اگر شیخ انصاری میرزای شیرازی بزرگ میرزا محمدتقی شیرازی، این سه نفر متفق بشوند بر یک فتوایی من یقین پیدا می‌‌کنم حکم شرعی همین هست چون در دقت نظر این‌ها و در ورع این‌ها من هیچ تردیدی ندارم. به این می‌‌گویند ملازمه اتفاقیه.

آقای خوئی فرمودند اما ملازمه عقلیه که قطعا نیست بین اجماع فقها در عصر غیبت با رأی معصوم چون خیلی فرق می‌‌کند اجماع با تواتر، تواتر در مورد خبر حسی است، احتمال خطا در خبر حسی ضعیف است، هر چه تعداد مخبرین برود بالا این احتمال خطا آنقدر می‌‌آیید پایین که دیگر می‌‌شود صفر، اما احتمال خطا در خبر حدسی ضعیف نیست، قدیم می‌‌گفتند زمین مسطح است و ثابت است متحرک نیست، صاحب حدائق گفت کتاب و سنت دال است بر مسطح بودن زمین و ثابت بودن زمین، فلاسفه هم در قسم طبیعیات همین را می‌‌گفتند، اتفاق هم بود، اما این اتفاق در یک امر حدسی است، وقوع خطا در امور حدسیه احتمالش بیشتر است، وانگهی تاثر از یکدیگر، این مجتهد از مجتهد دیگر متاثر می‌‌شود، آن مجتهد از این دو نفر هم متاثر می‌‌شود در اخبار حدسی زیاد است، و همین‌طور شبهه در اذهان گاهی ساری و جاری هست و آن منشأ اجماع در امر حدسی می‌‌شود. یک شبهه‌ای دارند این شبهه باعث می‌‌شود که مثلا در امر ترتبی می‌‌گویند این موجب طلب ضدین می‌‌شود هم‌زمان هم مولا می‌‌گوید انقاذ کند پسر من را هم در فرض عصیان این امر می‌‌گوید انقاذ کن عبد من را می‌‌شود طلب ضدین، هم باید انقاذ کنیم پسر مولا را هنوز که زمینه هست برای انقاذ پسر مولا پسر مولا هنوز زنده است و هم باید انقاذ کنیم عبد مولا را می‌‌شود طلب ضدین. شبهه طلب ضدین در ذهن خیلی‌ها بوده نتوانستند حل کنند قائل شدند به امتناع ترتب. و لذا در امور حدسیه از اجماع علما ما قطع کنیم اشتباه نکردند وجهی ندارد.

حالا که ما عرض می‌‌کنیم در امور حسیه هم امتناع خطای مخبرین در تواتر مطرح نیست اشتباه می‌‌کنند فکر می‌‌کنند که تواتر این است که یمتنع تواطئهم علی الکذب، این‌ها یک کنارش می‌‌گویند عادتا، یمتنع عادتا تواطئهم علی الکذب، بازگشتش به قول آقای صدر به حساب احتمالات است، و الا از نظر عقلی هیچ امتناعی ندارد همه‌شان اشتباه بکنند چون احتمال خطای نفر اول که می‌‌گوید کعبه را دیدم یک به دو است، نفر دوم که می‌‌گوید کعبه را دیدم احتمال خطای هر دو می‌‌شود یک به چهارم، نفر سوم که می‌‌گوید کعبه را دیدم احتمال خطایش می‌‌شود یک به هشت، از هشت احتمال یک احتمال این است که هر سه تا خطا بکنند، خطای هر سه یک به هشت است، شما حساب کنید. همین‌جوری اگر نفر چهارم بیاید بگوید کعبه را دیدم احتمال خطای هر چهار تا با هم یک به شانزده است، همین‌طور می‌‌روود بالا، تا آن‌جا هر چی بروی جلو آن احتمال یک سی و دوم یک شصت، همین‌جور می‌‌رود بالا، احتمالش از بین نمی‌رود. و لذا بعضی از فلاسفه حتی فلاسفه خداشناس فلاسفه حوزوی این‌ها ایراد که می‌‌گیرند می‌‌گویند برهان نظم علم‌آور نیست، برهان نیست چون همیشه یک احتمال هست که همه چیز بر اساس صدفه و اتفاق باشد، ولی به قول آقای صدر بسیاری از علوم ما ناشی از حساب احتمالات است نه ناشی از برهان. من الان می‌‌دانم شما در مقابل من هستید، مگر من خواب نمی‌بینم گاهی، شما مگر خواب نمی‌بینید گاهی، شما ما الان همه خواب باشیم. جز حساب احتمالات که از نظر روانی احتمال خواب بودن ما می‌‌شود صفر، توجیه دیگری ندارد، هیچ برهانی نیست که بگوید ما خواب نیستیم، مدام می‌‌زنی در صورتت ببینی خواب هستی یا نه شاید همین هم خواب باشی که می‌‌بینی داری می‌‌زنی در صورتت. و لذا این تواتر هم ناشی است از حساب احتمالات یعنی به حدی ضعیف می‌‌شود احتمال خطای جمیع که از نظر روانی صفر می‌‌شود منتها این روانی است که متعارف انسان‌ها دارند، این‌طور نیست که یک شخص شاذی باشد، روان متعارف انسان‌ها را ببینید احتمال خطای جمیع می‌‌شود در حد صفر. در متواترات این‌طور است، در تجربیات این‌طور است. آسپرین علاج سردرد است، تجربه می‌‌کنیم چند بار استعمال می‌‌کنیم راجع به افراد مختلف می‌‌بینیم سردردشان خوب شد می‌‌فهمیم علت تامه علاج سردرد آسپرین است در حالی که این احتمال که هر بار مقارن با خوردن آسپرین یک عاملی باشد او رفع سردرد بکند منتفی نیست احتمالش، چه جور یک بار آسپرین می‌‌خورید احتمال این‌که هم‌زمان یک عامل دیگری سردرد شما را خوب کرد هست، دو بار آسپرین را هم بخورید همین احتمال هست ده بار هم بخورید همین احتمال است ولی احتمال آنقدر ضعیف می‌‌شود که از نظر روانی باز هم اگر کسی احتمال بدهد که در تمام این موارد مقارن با خوردن آسپرین یک عامل دیگری بود او سردرد را خوب کرد می‌‌شود سفاهت، احتمال سفیهانه، یکی از این موارد هم معلول خوردن آسپرین باشد رفع سردرد کافی است بگوییم آسپرین سبب رفع سردرد است. در خبر متواتر هم همین است، یکی از این خبرها مطابق با واقع باشد کافی است که این خبر صادق باشد اما این‌که احتمال بدهیم همه این‌ها خلاف واقع است این احتمال به حدی ضعیف می‌‌شود که انسان عاقل همچون احتمالی نمی‌دهد.

[سؤال: ... جواب:] اما در اجماع عرض کردم نقل حدسی است. ... در عصر غیبت این همه ادله دارند فقها این همه ذهنیات و ارتکازات دارند کی شما احتمال این‌که رأی معصوم موافق نباشد با رأی مجمعین این احتمالش می‌‌شود صفر؟ هر وقت صفر شد ما قبول داریم، ولی این‌طور نیست که بگوییم به مقدار اجماع که رسید مگر اجماع چیست؟ شما فوقش صد نفر از فقها را در طول تاریخ جمع می‌‌کنید می‌‌شود اجماع، حالا خیلی هنر کنیم اجماع در همه اعصار را حساب کنیم این ملازمه عقلیه به این معنا که همه جا اتفاق صد نفر از فقها مساوی باشد با قطع به رأی معصوم قطعا این‌طور نیست، بعد از این‌که احتمال استناد به ادله دیگر دلیل‌های عقلی دلیل‌های نقلی یا تبعیت از شیخ الفقها که زیاد پیش می‌‌آید شیخ الفقها یک چیزی فرمود بقیه تبعیت کردند خوش‌شان آمد این موجب قطع نمی‌شود به قول معصوم.

اما ملازمه عادیه، ملازمه عادیه هم در جایی است که سلطان حاضر باشد نه سلطان غائب. بله اگر زمان معصوم اجماع داشتند اصحاب یا شهرت داشته باشند، در مسائل مبتلابه، این ملازمه عادیه دارد با رأی معصوم، همین اجماع تقریری که آقای زنجانی مطرح می‌‌کنند همین است، درست هم هست، در مسائل مبتلابه مشهور اصحاب ائمه یک فتوایی می‌‌دهند، عادتا انسان وثوق پیدا می‌‌کنند اگر امام مخالف بود بیان می‌‌کرد، وثوق پیدا می‌‌شود از سکوت امام که امام این فتوای مشهور اصحاب خودش را در این مسأله مبتلابه قبول دارد. اما در امام غائب چه ملازمه عادیه دارد اصحابش علما، شیعه در عصر غیبت هر چه بگویند اما غائب موافق است؟ همچون چیزی قطعا نیست.

می‌ماند ملازمه اتفاقیه. ملازمه اتفاقیه را نمی‌شود منکر شد، اما اینقدر هم ساده نمی‌شود گرفت، فی الجمله در برخی از موارد انسان یقین پیدا می‌‌کند به رأی معصوم. اما قبل از این‌که این را توضیح بدهم یک نکته‌ای عرض کنم. این سه قسمی که آقایان ذکر کردند برای ملازمه به نظر ما این‌ها سه قسم خود ملازمه نیست، ملازمه همیشه عقلیه است شرائط طرفین ملازمه فرق می‌‌کند. مثلا ملازمه عادیه اگر واقعا ملازمه است اگر ظهور است ظهور ملازمه نیست، ظاهر حال سلطان این است که با اتفاق نظر خواصش همراه است این ظهور است این ملازمه نیست، ظهور حال است ظهور حال هم که حجت نیست، ظهور حال حجت نیست مگر علم پیدا کنیم. اما ملازمه اگر می‌‌گویید ملازمه همیشه عقلیه است، اما چرا می‌‌گویید ملازمه عادیه؟ می‌‌خواهید بگویید در شرایط عادی بین اتفاق خواص یک سلطان با نظر سلطان ملازمه است نه در شرایطی که سلطان از خواصش هم تقیه بکند، نه در شرایطی که سلطان از رقبایش تقیه بکند، نه، در شرایط عادی که شرایط استثنایی نیست بین اتفاق نظر خواص سلطان با نظر سلطان تلازم هست، پس این تلازم شد تلازم واقعی منتها تلازم واقعی اگر یک طرفش بشود شرایط عادی اسمش را می‌‌گذارند تلازم عادی، شرایط اتفاقی اسمش را می‌‌گذارند ملازمه اتفاقیه، و الا ملازمه اتفاقیه معنا ندارد اینی که می‌‌گوید من از اتفاق شیخ انصاری و ملای شیرزای بزرگ و میرزای شیرازی کوچک من علم پیدا می‌‌کنم به قول معصوم یعنی بین قول این سه نفر و قول امام در این شرایط اتفاقی که این‌ها در شدت ورع و علم هستند من تلازم می‌‌بینم.

و این مطلب را که روشن شد عرض می‌‌کنم: فی الجملة همان‌طور که آقای خوئی فرمودند نمی‌شود انکار کرد ملازمه اتفاقیه را. اما این در جایی نیست که شیخ انصاری و میرزای شیرازی بزرگ و میرزای شیرازی کوچک یک نظری دادند ما اینقدر روشن‌ضمیر نیستیم، مواردی که فقهای متقدم اصحاب یک فتوایی می‌‌دهند بر خلاف قاعده و بر خلاف روایات یا در جایی که روایتی نیست که منشأیی جز ارتکاز متشرعه نمی‌تواند داشته باشد، تنها این مورد است که اجماع قدمای اصحاب کشف می‌‌کند ارتکاز متشرعه را چون منشأ دیگری نمی‌تواند داشته باشد این ارتکاز، و از ارتکاز متشرعه هم کشف می‌‌کنیم قول معصوم را. مثالش را مراجعه کنید فردا عرض می‌‌کنم، فتوای اصحاب به طهارت ابوال دواب ثلاث هست، توضیحش را فردا انشاءالله عرض می‌‌کنم.

و الحمدلله رب العالمین.